

# جوانی که تسلیم سرنوشت نشد

گپ و گفت خودمانی و جذاب مجله ی خبری مدارس آینده با

پرهام سامانی نژاد | از اساتید مطرح عربی پایتخت



# جوانی که تسلیم سرنوشت نشد



پرهام سامانی نژاد

از اساتید مطرح عربی پایتخت

با عرض سلام و وقت بخیر خدمت شما جناب سامانی تژاد عزیز. خیلی خوشحالیم از مصاحبت با شما معلم خوش ذوق، خلاق، توانمند و محبوب و بسیار ممنونیم که وقت شریفتان را در اختیار ما میگذارید.

به نام خدا. عرض سلام، ادب و احترام داریم خدمت همگی شما عزیزان و خوشحالم از اینکه در خدمت شما هستیم.

ممنونم از شما.

جناب سامانی تژاد عزیز، لطفاً خودتان را برای مخاطبین عزیز ما معرفی بفرمایید.

فکر میکنم تعریف داستان زندگیم برای مخاطبین عزیز شما، خالی از لطف نباشد. چه بسا، باعث جوانه ی بذر امید و انگیزه در دل جوانانی باشد که دغدغه و درد مشترک داریم.

اگر اجازه بدهید، خودم را با نقل روایت زندگی پر فراز و نشیب خدمتتان معرفی کنم.

بله، خیلی هم عالی. سر و پا گوشیم... بفرمایید.



پرهام سامانی نژاد هستم. پدرم، حسین؛ یک معلم استخدامی آموزش و پرورش و مادرم هم، یک معلم زبان؛ البته بصورت حق التدریسی.

خانواده ای فرهنگی اما شدیداً درگیر مشکلات مالی و اختلافات خانوادگی...

این، آغاز چشم به جهان گشودنم در تهران محله ی جنت آباد بود.

مادرم، آن روزها، دانشجو بود و اغلب اوقات، مادر بزرگ بود که مسئولیت مراقبت از منی که کودکی شیرخوار بودم را به عهده می گرفت.

بعضی روزها هم، بهمراه مادر، به دانشگاه می رفتم.

تصویر واضحی از آن روزها در خاطر من نیست و عرایضم تا به اینجای سرگذشتم، صرفاً از شنیده ها و گفته هاست.

تصویر ذهنی من از روزهای کودکی، خلاصه می شود در زیرزمینی سرد و بی روح و بی مهر و همیشه پر از چالش و سر و صدا و دعوا؛ که اسمش را خانه می گذاشتند.

در طبقه بالای خانه ی ما، پدر بزرگ پدری ام که عمرش را به شما داده، زندگی می کرد.

ایشان، مردی با سواد و متین بود.

اغلب شب های دوره نوجوانی ام، با او، به حل جدول، شعر خوانی و بحث های ادبی و ترجمه کتب و متون عربی و ... سپری می شد.

زندگی آن روزهای من، در چند چیز خلاصه می شد: مدرسه، کلاس زبان انگلیسی، شعر و کتاب و فوتبال خلاصه می شد.

زبان را از همان ابتدا، دوست داشتم و شعر را نیز...

زبان انگلیسی را در سن ۱۶ سالگی به اتمام رساندم و دوره های مربوط به تدریس آن را هم طی کردم.

گاه گذاری، نوشته ها و اشعاری هم، خط خطی می کردم.

راستش یک کتاب هم به نام "مکتوبات نویسندگان آینده" با کمک و یاری مدرسه و برخی دوستانم، به چاپ رسانیدیم و در قاب کردیم !!

آموزش و پرورش هم آن زمان، هدیه ای به اعضای گروه اعطاء کرد که آنقدر کم جلوه و کم لطف بود که حتی به خاطر ندارم چه بود و چه شد!

دست و پنجه نرم کردن با مشکلات عدیده ی مالی و خانوادگی در زندگی، از همان ابتدای دوره ی نوجوانی، به من فهمانید که وقت کودکی نیست و باید، خیلی زود، بزرگ شوم!

من فقط ۱۵ سال سن داشتم ولی چاره ای نبود!

دغدغه ها و مشکلات بی امان زندگی، از خیلی هایی که حتی کوچکتر از من بودند، زودتر از موعد، مرد ساخته بود.

در سن ۱۵ سالگی، برای چند رستوران و کافه و یک آموزشگاه مهارت آموزی، تراکت های تبلیغاتی پخش می کردم که اتفاقاً آغاز ارتباطات اجتماعی من، از همینجا شروع شد.

در ۱۶ سالگی، در بنگاه معاملات ملکی پدر بزرگم کار کردم و کارآموزی در آنجا، به من روابط اجتماعی و فن بیان و خیلی نکات ارزشمند دیگری یاد داد.

راستی یادم رفت بگویم که اولین موبایل و کامپیوتر شخصی خودم را هم در همان سال خریدم و الحق هم خیلی برایم لذت بخش بود.

در ۱۷ سالگی، در کافه ای مشغول به کار شدم. ابتدا سالن کار بودم و بعد دوره های باریستایی رو گذراندم و سپس کافی من، آن شعبه و بعد از طی مدتی، بخاطر تلاش و پشتکارم، مسئول آن شعبه شدم.

در ۱۸ سالگی و دقیقاً در سالی که کنکور داشتم، پدر و مادرم از هم جدا شدند.

درس میخواندم و هفته ای ۳ ساعت، در همان آموزشگاهی که روزی برایشان تراکت تبلیغاتی، پخش می کردم، به کودکان زیر ۱۲ سال، زبان انگلیسی، تدریس کردم.

در همه این روزها و لحظه های پر آشوب و پر دغدغه، من نگران خودم، خواهر کوچکترم و آینده ی مجهولی که انتظارمان را می کشید، می بودم.

بعد از کنکور و قبولی در رشته مهندسی عمران؛ آن هم در دانشگاه سراسری (نوبت روزانه)، بعنوان پشتیبان آزمون و کلاس، وارد آموزشگاه قلم چی شدم.

چرخ روزگار و گذر زمان، رخت شریف معلمی را در همان ابتدای ورودم به دانشگاه، بر تنم پوشانید و مهر این کار و عشقش را نیز، در دلم انداخت!

یادم است که آن روزها، پر از اشتیاق و انگیزه بودم و البته، کمی ترس !!

ترس از کم بودن سن و تجربه، ترس از تنهایی در کار و نداشتن تیم و همراه، ترس از تمامی کمبودها و خلاءهایی که نسبت به سایر همکارانم در این عرصه احساس می کردم...

ولی اجازه ندادم این ترس ها، مرا از پای دریاورد و باعث شود میدان را خالی کنم، بلکه، عامل محرکی شد تا با تقویت نقاط مثبتم، هر روز نسبت به روز قبل، قویتر شوم و بیشتر رشد کنم.

هر روزی که میگذشت، بیشتر، تلاش می کردم تا بهترین خودم را ارائه دهم و پرهام موفق تری از دیروز باشم.

من با خودم بر سر رسیدن به زندگی ایده آلم، در رقابت بودم...

امروز، هشت سال از آن روزها گذشته و من پُرانگیزه تر از قبل، با تمام قوا، برای رسیدن به تک تک خواسته هایم و داشتن جایگاهی بهتر و ایده آل تر در زندگی، می جنگم.

این پر حرفی ها را کردم تا چند خط از مرور آن روزها نتیجه بگیرم:

رفیق خوب من! یادت باشد هر چه بکاریم، یک روز، ماحصل آن را در زندگی، برداشت می کنیم... پس هیچوقت هیچوقت، امیدت را از دست نده !!

اگه هنوز زمان برداشت ثمره ی تلاشهایت، نرسیده، نگران نباش. همه چیز بطور ناگهانی، به نفع تو تغییر خواهد کرد... تو فقط از تلاش های مداوم، دست بردار !!

- ماحصل شب نشینی های من با پدر بزرگ،، فراگیری عربی بود. شاید هیچوقت حتی تصورش هم نمیکردم که دست سرنوشت، برایم چنین رقم زده که قرار است روزی، یک معلم عربی عاشق کارم باشم.

- بی پولی پدرم به من یاد داد که باید بیشتر کار کنم.

- طلاق و جدایی پدر و مادرم به من فهمانید که باید مستقل باشم و روی پای خودم بایستم.

- تلاش هایم در کافه، از یک کافی من ساده، مرا به رتبه ی مسئول شعبه ارتقا داد.

- پخش تراکت تبلیغاتی برای آموزشگاه، باب آشنایی و ارتباط هر چه بیشتر من با مدیر آموزشگاه و شروع کار تدریس را فراهم نمود.
- حاصل تدریس کلاس های زبان دوره نوجوانیم، کسب تجربه و درآمد برای ارتزاق دو سال زندگیم شد.
- تجربه ی شاگردی در بنگاه معاملات پدربزرگ، تقویت فن بیان و مدیریت روابط اجتماعی را برایم به ارمغان آورد.

من معتقدم که مشکلات در زندگی همه هست. این، زاویه ی نگاه تو به آن مشکل است که تو را از دیگران، متمایز میکند.

من باور دارم وقوع همه این مشکلات و سختی های زندگی، یک نشانه ست...

نشانه ای برای تو، تا راهت را پیدا کنی و بدنبال اهداف و خواسته های بروی...

بین دوست خوب من، سعی کن در زندگی، خودت رو باور کنی و بهترینت باشی...

بهترین کارمند، بهترین فروشنده، بهترین رفتگر، بهترین نانوا، نجار، خیاط، معلم، مهندس، ....

من معتقدم خوشبختی یعنی داشتن احساس رضایت تمام عیار از خودت!

این، تمام سرگذشت زندگی من از بدو تولد تا به امروز بود. امروز خوشحالم و تمام تلاشم را میکنم که خوشبختی را با تمام وجود در زندگی و کارم احساس کنم و امیدوارم در آن موفق باشم.



اگر بخواهم معرفی مختصری هم از خودم داشته باشم باید خدمتتان عرض کنم:

- بنده کارشناس عمران
- ارشد ادبیات و زبان عرب
- مترجم
- یکی از پرمخاطب ترین معلم های عربی پایتخت (البته به لطف خدا و به مدد پشتکار و اراده ی فولادینم)
- مؤلف جزوه های جمع بندی کنکور
- مؤلف کتاب طبقه ۱۰۰ عربی کنکور توسط نشر خصوصی
- برگزار کننده همایش های مختلف و کارگاه های جمع بندی کنکور
- مسلط به سه زبان انگلیسی، عربی، فرانسوی
- اندکی نویسنده و شاعر
- اندکی نوازنده و خواننده

و مواردی دیگر از شاخه های فرعی دیگر که در این مقال نمی گنجد!

بسیار عالی. درود بر شما. حقیقتاً تحسین برانگیز هستید. از طرف مجموعه ی خبری مدارس آینده، برای شما جوان موفق و با اراده، آرزوی موفقیت های روزافزون و سربلندی داریم.

جناب سامانی نژاد عزیز، برای ما بفرمایید چه خلاقیت و ابتکار خاصی در روش تدریس شما هست که شما رو از بقیه همکاران تان متمایز میکند و این ابتکارات، چه نتایج مثبتی برایتان داشته است؟

نمیدانم که نامش را می شود خلاقیت و ابتکار، گذاشت یا خیر ولی من این چند اصل را در تدریسم لحاظ میکنم:

#### اصل اول) پیگیری

من بشدت آدم پیگیری هستم. متأسفانه اکثر معلمان، فقط می روند سر کلاس، درس می دهند و می روند ولی این برای من کافی نیست. برای من، خروجی کلاس درسم، بسیار اهمیت دارد. به لطف فناوری ها و فضای مجازی، بستر برگزاری آزمون آنلاین، تحلیل آزمون، بازگزارای محتوای آموزشی در کانال تلگرامی، ... برای ما معلمان برای ارتباط و تعامل بیشتر با دانش آموز و تثبیت آموزش، فراهم شده است که من شخصاً این فعالیت ها را که نامش را پیگیری نامیدم، خارج از کلاس درسم انجام میدهم و تاثیرات مثبت این پیگیری ها را در پیشرفت چشمگیر دانش آموزانم، شاهد هستم.

#### اصل دوم) فکر کردن

فکر کردن راجع به کار، مهمترین و حیاتی ترین شرط رسیدن به موفقیت است.

من هر روز راجع به کارم و طراحی سناریوهای مختلف برای آموزش و تدریسم فکر میکنم، به چیدمان سوالات، به جزوات آموزشی و جذابیت محتوای آموزشی ام برای دانش آموز، به تقویت روحیه ی کلاس، به یک ربع آغاز و پایان کلاس، به بچه ها، به آزمون ها، به طرح درس، به روانشناسی تک تک دانش آموزانم، به پیگیری ها و محتوای آموزشی کانال تلگرامی و فضای مجازی، به محتوای انگیزشی، به انرژی و فضای کلاس و هر آنچه که باید در تدریس لحاظ شود، فکر میکنم.

#### اصل سوم) آموزش همراه با موسیقی

مطمئناً شما هم تایید می کنید که سخت ترین و حتی بی مفهوم ترین عبارات، وقتی با شعر و آهنگ درآمیخته می شوند، براحتی در ذهنمان، ثبت شده و تا سالیان سال، آن را به یاد داریم. من آموزشم را با موسیقی و شعر همراه میکنم و این امر باعث شده، درس عربی برای بچه ها، شیرین تر و قابل فهم تر گردد.





چطور بچه ها را با درس عربی آشتی می دهید و باعث علاقه مندی آنها به این درس که به اعتقاد برخی، درسی بی روح و سخت است و گاهی نسبت به آن گارد دارند می شوید؟

غالباً بچه ها در سی را خوب می خوانند که معلمش را دوست داشته باشند. مسیر آشتی با یک درس را، در ابتدا، آشتی بین معلم و دانش آموز، هموار می کند و در ادامه ی این آشتی، آسان و قابل فهم کردن این درس برای دانش آموز، جذاب سازی محتوای آموزشی توسط معلم، داشتن برنامه ریزی درست در تدریس، جو و فضای مناسب کلاس و پیگیری و تعامل دو جانبه است که به این اهم معنا می بخشد.

حتماً شما هم شعر اتل متل توتوله را حفظ هستید و به یاد می آورید، درست؟! حتی مفهوم بعضی جملات این شعر هم مشخص نیست اما ما باز آن را از حفظیم !!!

برخی از مفاهیم دروس عمومی کنکور هم فقط نیاز به حفظ نمودن دارند و می توان برای اثربخشی آموزش آن مفاهیم، از اشعار آهنگین در تدریس آنها بهره گرفت.

با این کار، هم آن مطلب آموزشی در نظر دانش آموز، جذاب می شود و هم ماندگار. مهم هم نیست که دیگران چه فکری می کنند. هدف اینست که در ذهن بماند؛ بگذارید مسخره خطابم کنند آنانی که درکی از آموزش ندارند!!!



از موفقیت خودتان رو در چه چیزی می دانید؟

عشق، تفکر، پیگیری، خلاقیت، ارتباط و اخلاق مداری

اگر قرار بود عنوانی برای مصاحبه تان، انتخاب می کردید، با توجه به فعالیت ها و افتخاراتتان، چه عنوانی رو مطرح می کردید؟

عاشق ترین معلم عربی دنیا

شعار جناب آقای سامانی تژاد در زندگی و کارش چیست؟

شعار من در زندگی: لا یستقیم العالم إلا براس مائل علی کتف من نحب

یعنی: جهان استوار نمی ماند مگر با سری خمیده به روی شانه کسی که دوستش داریم!

شعار من در کار: باید با کارمان زندگی کنیم تا برایمان شیرین و دلچسب باشد.



### از نگاه شما یک معلم موفق چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟

بنظر من یک معلم موفق کسی است که چراغ راه تاریک فرزندان سرزمینم باشد و بذر امید در دلشان بکارد و عشق برداشت کند. دانش آموزان، به مانند نهالی هستند در طوفان جامعه ی امروزی ما و نیاز به مراقبت دارند؛ معلم موفق، فقط درس نمی دهد، زندگی می بخشد، امید می آفریند، تفکر می آموزد و عاشق کارش است.

### بعنوان یک معلم جوان و خلاق، تا چه حد از فناوری های روز دنیا در آموزش خودتان استفاده می کنید؟

بنظر من فناوری ها با این هدف پا به عرصه ی به این منظور تا کار را برایمان راحت تر و سریع تر می کنند و قطعاً وجودشان در تکمیل فرآیند یاددهی و یادگیری، امری واجب و حائز اهمیت است. من نیز به نوبه ی خودم، سعی میکنم آموزشم را با فناوری همراه کرده و از آن برای داشتن تدریسی موثرتر و کارآمدتر، کمک بگیرم.



بنظر شما معلمی در آینده به سمت مجازی شدن خواهد رفت و تدریس مجازی جایگزین سنتی خواهد شد ؟

نه فکر نمیکنم. شاید تدریس مجازی در آینده پر مخاطب باشد ولی بنظرم نمیتواند جای کلاسهای درس را بگیرد و بازدهی آن را هم، ندارد.



ممنون از همراهی و همکاری شما. برای شما معلم جوان، خلاق و فرهیخته،  
آرزوی عاقبت بخیری، سلامتی و موفقیت های روزافزون داریم.

مدیران، موسسان، معلمان، اساتید، فعالان آموزشی و فرهیختگان گرامی،  
در صورت تمایل به انجام مصاحبه با خبرگزاری مدارس آینده (IFS)،  
فرم دعوت به مصاحبه را پر کنید.

**برای دریافت فرم دعوت به مصاحبه، کلیک کنید.**